

«**علی احمد**» معروف به آدونیس را کمتر کسی از اهل کتاب و نویسندگی است که نشناسد. این شاعر معاصر دنیای عرب در کنار فعالیت‌های ادبی و هنری، گاه نیز به دنیای اندیشه و سیاست سرگ می‌کشد؛ سرک‌هایی که برایش همیشه دردسرساز بوده است، به‌طوری‌که به علت همین فعالیت‌های سیاسی، ماه‌های بسیاری را در حبس سپری کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۵مجبور شد به بیروت نقل مکان کند. اما در آنجا یک‌دوم نابورد و سرانجام در سال ۱۹۸۶ به‌عنوان نویسنده آزاد در پاریس زندگی در تبعید خود را پی گرفت.

در ابتدای بحران سوریه، آدونیس نامه‌ای سرگشاده به «بشار اسد»، رئیس‌جمهوری این کشور، نوشت و در آن او را به اصلاح امور دعوت کرد. آن نامه با برداشت‌های متناقضی همراه شد. اینک او بعد از پنج سال با روزنامه «السفر» لبنان گفت‌وگو کرده است. در این مصاحبه، آدونیس از رمز عقب‌ماندگی کشورهای عرب و مسلمان و ظهور گروه‌هایی مانند «داعش» می‌گوید و اینکه چرا تلاش سالیان نخبگان که صرف تغییر نظام‌های سیاسی شد، هیچ حاصلی دربر نداشت. ترجمه این مصاحبه را با حذف برخی قسمت‌ها در اینجا می‌خوانید:

۲ به نظر شما تصویر امروز کشورهای عربی چگونه است؟

گمان نمی‌کنم کسی در دفاع از آن انفجارهای (انقلاب‌های) پسندیده و مطلوبی که در کشور تونس یا در مصر یا سایر کشورهای عرب افتاد، تردیدی داشته باشد. همه این تحولات را می‌شناسند و نمی‌خواهم وارد جزئیات آن شوم. اما نکته اول درباره این قیام‌ها آن است که هیچ‌گونه برنامه‌ای نداشتند تا گامی به‌سوی تغییر باشد؛ نه‌فقط تغییر قدرت که تغییر جامعه، افکار، اندیشه‌ها و فرهنگ. در ورای این جنبش‌ها، هیچ گفتمان فرهنگی زاینده تغییری به‌چشم نمی‌خورد. خصلت کلی این حرکت‌ها در کل یک انفجار دینی بود؛ یک پروژه سیاسی برای بازگرداندن مردم به خانه. دین و چیزی را که مطرح می‌کرد، بازگشت به اشکال مختلف و ریشه‌های گذشته بود. بااین‌حال، اگر ما آنچه را در قاهره و تونس اتفاق افتاد مستثنا کنیم، می‌بینیم آنچه در سایر کشورها رخ داد، حتی زیر سر عوامل خارجی بود تا داخلی، خیلی دوست داشتم شاهد تظاهرات بزرگی در دمشق یا حلب باشم؛ درست مثل آنچه در تونس یا قاهره رخ داد اما چنین نشد. نکته دیگر اینکه این حرکت‌ها به حرکت‌های خشونت‌آمیز مسلحانه منجر شد و به عناصر خارجی و مزدور اجازه داد تا وارد شده و جنگ به راه بیندازند. این به‌لحاظ تاریخی برای ما مهم بود، چون هدف اصلی این انقلاب‌ها تغییر نظام بود، بدون اینکه هیچ برنامه‌ای در ورای آن داشته باشد، اما مهم‌تر از آن، اینکه ما هرگز ندیده بودیم انقلابی برای آزادی‌بخشی از خارج مرزها بیاید. برای همین این حرکت‌ها هریک به‌نوعی وابستگی به این یا آن کشور را داشت. امروزه باید گفت کشورها در حبش از هر زمان دیگری وابسته شده‌اند.

۳ شما در صحت‌های خودتان آورده‌اید هدف این حرکت‌ها «بازگرداندن مردم به ریشه‌های گذشته» بود. این پرسش به‌وجود می‌آید مگر نهضتی که از قرن نوزدهم شروع شد، تا به حال پیشرفتی نداشته و شکست خورده است؟

بدون تردید. حتی آن نهضت هم به شکلی از اشکال بازگشت به همان گذشته بود.

۴ شما بر این باورید که مشکل واقعا در همین است؟

من نمی‌گویم مشکل در گذشته است، بلکه مشکل در قرائت این گذشته است. مشکل در مسیح نیست، بلکه در فهم مسیح است. مشکل در این است که چطور یک متن را بخوانیم. این گذشته در قرائت‌های اقتدارگرایانه و سیاسی به‌نانه می‌شود. من البته نمی‌گویم در اینها اشتباه است. می‌گویم اشتباه در این است که ما نمی‌توانیم آنچه را پیرامون ما می‌گذرد، درک کنیم. مادام که ما این گذشته را نفهمیم، نمی‌توانیم حتی داعش یا «النصره» یا حتی جریان‌های دینی رایج را بفهمیم، زیرا داعش که از خلا به‌وجود نیامده است. داعش نیز بخشی از تاریخ ماست.

۵ و بخشی اساسی از اکنون ما؟

همین به این دیدگاه مرا اثبات می‌کند. این هم دلیل دیگری است بر اینکه گذشته هنوز در ما نقش می‌کشد و حاضر است. ما هنوز از این گذشته عبور نکرده‌ایم.

۶ چرا شما به فراخوان‌های دینی حمله می‌کنید اما به فراخوان‌های لیبرالی یا سوسیالیستی حمله نمی‌کنید؟

به گمان من حتی به این سؤال هم تا زمانی که ما گذشته را نفهمیده باشیم، نمی‌توانیم جواب دهیم؛ اینکه چگونه این گذشته تکامل پیدا کرده و چطور تا امروز باقی مانده است. در پایان، هنوز ما به همان شیوه‌های دوران عمر، ابوبکر و عثمان سروکار داریم. درست مثل پیروان آنهاست که می‌بینیم شلیک می‌کنند، قدرت را به‌دست می‌آورند؛ چرا نیروهای رقیب غیب‌شان رده است؟ این هم برای خودش یک سؤال بزرگ است.

۷ آنها را به حاشیه رانده‌اند یا خودشان از دور خارج شده‌اند؟

هیچ‌کس نمی‌تواند انسانی را که فاعل بوده و آماده مرگ است، از بین ببرد؛ هیچ‌کس.

۸ آیا آئین از این جهان‌گرایی هست؟ ما در چارچوب همین موج جهان‌گرایی، دیدیم چه دولت‌هایی سقوط کردند و چه افکاری متلاشی شد. گروه‌های زیادی به حاشیه رانده شدند که مسلمانان نیز بخش‌هایی از آنها بودند. چه چیزی موجب می‌شود جوانان مسلمان ما از اروپا، آمریکا، آلمان و چین بیایند و در سوریه و عراق بجنگند؟ احساس نمی‌کنید رابطهای بین این عوامل و این حرکت ناسیونالیستی – اسلامی هست؟

جواب، من خود یک سؤال دیگر است. چرا در دوران جهان‌گرایی این نیروی دینی، یک‌دفعه انفجاری به وقوع پیوست. اما سایر نیروها هیچ حرکتی نداشتند؟ چرا جهان‌گرایی، این حرکت‌ها را در آغوش خود پروراند اما به دیگر حرکت‌ها توجهی نکرد؟ این نشان می‌دهد واقعیتی دیگر در پشت اینها پنهان است، به این معنا مردمی که قیام کردند متأسفانه خودشان نبودند، بلکه دیگران داشتند آنها را تحریک می‌کردند.

۹ منظورتان شروع انقلاب‌های عربی است یا سرانجام‌شان؟

مهم نتایج است نه شروع. طبعاً اینجا استثناهایی وجود دارد. اما در سوریه برای مثال یک‌سوم ملت تاکنون مهاجرت کرده است. در جهان، هیچ ملتی وجود ندارد که این‌قدر مهاجرت کرده باشد و بعد ما بخواهیم آن را یک ملت انقلابی بدانیم.

۱۰ گروه‌هایی که در انقلاب شرکت کرده بودند، در عمل از خود خارج شدند. امروز چه کسی در سوریه می‌جنگد؟ اکثر آنها از خارج آمده‌اند. اتفاق سهمگینی در سوریه افتاده است که آن را نه می‌توانیم انقلاب بنامیم نه قیام.

ملت آن چیزی نیست که ما از آن حرف می‌زیم؛ یا آرزو داریم که انقلاب کند. دلیل آن هم سوریه است. ما همه از همان ابتدا طرفدار تغییر ندیم بودیم. حال آنکه ما نیازمند آن هستیم که بفهمیم در واقعیت چه می‌گذرد. به‌طور خلاصه، من می‌توانم بگویم نظام‌ها اصلا هدف نیستند. نظام‌ها فقط ابزار هستند. هدف اساسی، ویران کردن یک کشور بود.

«آدونیس»، شاعر و نویسنده بزرگ سوری در گفت‌وگو با السفير:

اگر گذشته رافهمیده بودیم، داعش نداشتیم

ترجمه: محمدعلی عسگری



۲ چه کسی می‌خواست سوریه را ویران کند؟

نیروهای خارجی کم‌اینکه نظام عراق یا لیبی ویران شد. این اتفاق در سوریه نیز دارد می‌افتد. چطور ممکن است نیروهای ارتجاعی یا نیروهای خارجی، یک انقلاب را رهبری کنند؟ در تمام جهان و در تمام مراحل تاریخ، شما انقلابی را سراغ دارید که نیروهای ارتجاعی یا وابستگان به خارج، آن را رهبری کرده باشند؟

۳ از تاریخ معاصر ما اخوان المسلمین کسانی بودند که سال ۱۹۲۸ در واکنش به دولت سدرن مصر قیام کردند. به‌نظر شما موجی را که الان ما شاهد آن هستیم، در مخالفت با چیست؟ به‌خصوص اینکه ما دموکراسی درستی هم نداریم و قدرت‌های خارجی هم نتوانستند دولت‌های سکولاری را در منطقه تأسیس کنند که مبتنی بر دموکراسی باشد.

درست است. بگذارید از آمریکا مثالی بزنم. شما به من یک نمونه دهید که سیاست آمریکا در کنار ملت‌های مستضعف قرار گرفته باشد یا آمریکا آنها را آزاد کرده باشد. آمریکا نخستین دولتی است که از بمب اتم علیه بشریت استفاده کرد. نظام آمریکا خودش اقدام به نابودی یک ملت یعنی سرخ‌پوست‌ها کرد. بااین‌حال، «انقلابیون» عرب هنوز هم چشم به‌راه آمریکا هستند. آنچه در جهان عرب اتفاق افتاد، غیرقابل‌قبول است، برای مثال در لیبی، ما همه علیه قذافی بودیم. اما آیا کسی باورش می‌شود که ملتی، کشور را به این روش نابود کند؟ همین مسئله در مورد سوریه و عراق هم تکرار شده است، یعنی انقلابی راه افتاده که دشمنش مجسمه و موزه یا گروه‌هایی مانند ایزدی‌هاست و می‌خواهد آنها را نابود کند.

۴ پس چه چشم‌اندازی برای آینده کشورهای عرب وجود دارد؟

طرح‌ها، افکار و آینده از دل تحلیل است که درمی‌آید. هیچ دیدگاهی از قبل وجود ندارد. برای همین است که ما الانمان را نمی‌فهمیم و نمی‌توانیم از این بی‌نست خارج شویم. همین‌طور در مشکلات‌مان غرق شده‌ایم. همین الان در اوج انقلاب‌ها یعنی در میدان آزادی می‌بینیم یک روشنفکر بیش از دوران استبداد، در معرض خطر قرار می‌گیرد. آیا این عقلانی است؟ اگر انسان متفکری آزاد نباشد؛ چه در نظر و فکرش و حتی در رفت‌وآمدش، چگونه می‌تواند فکر کند؟ انقلاب کجاست؟ اینجا اشکالی وجود دارد و ما متأسفانه تلاش می‌کنیم اینها را مخفی کنیم.

برای همین است که من می‌گویم ما از طریق فهم گذشته است که می‌توانیم به شکلی دقیق‌تر بفهمیم الان چه می‌گذرد. نمی‌شود به تحولات کنونی کشورهای عرب به‌عنوان تحولاتی جدا از تاریخ آنها، نگریست. بلکه اینها در همان گذشته‌است که ریشه دارد؛ چندصد سال است که عرب‌ها نتوانسته‌اند مفهوم شهروندی را تحقق دهند. این درحالی است که می‌ها در تمام امپراتوری‌شان این مسئله را داشتند و به همه رعایای خود تابعیت می‌دادند. اعراب هنوز نتوانسته‌اند ساختار قبایلی و عشیره‌ای گذشته



۵ همه اعراب این‌طورند، همه در یک دایره بسته دور می‌زنند. ما همیشه عمرمان را صرف تغییر نظام‌ها کرده‌ایم؛ گفتیم فلان وزیر را برداریم و به جای او فلان وزیر را بگذاریم. اما اینها هیچ چیزی را تغییر نداده است. ما به‌عنوان اعراب در یک قرن گذشته، هیچ کاری به‌جز تغییر دولت یا نظام‌ها نکرده‌ایم

۶

خودشان را از بین ببرند. ما هنوز هیچ کار ریشه‌ای نکرده‌ایم.

۷ پس هنوز مفاهیم ثابت است و معنای جوهری تغییری نکرده است؟ طبعاً. بدون تردید. مشکل در اجرای نظریه و دیدگاه است وگرنه چطور بود که مأمون آن کارها را کرد؟ چگونه خلیفه‌ای مانند مأمون توانست حرف کسانی را ترجمه کند که او را انکار می‌کردند؟ چطور شاعرانی مثل ابوالعلا و راوندی رجمه کردند؟ چرا ما کمتر شاعری داریم که دیندار باشد؟ چون در گذشته دین و دولت درهم بود. خلافت و قدرت درهم‌آمیخته بود. این فرهنگ خودش می‌گوید: «الملک لمن تغلب» یعنی خلافت از آن کسی است که پیروز شد. در چنین فضایی، دیگر دیدگاه فرهنگی وجود ندارد، بلکه فقط تناقضات عجیب است که به‌چشم می‌خورد.

۸ آیا می‌شود یک جبهه مدنی و عربی سکولار تشکیل داد؟

بله می‌شود. باید این جبهه تحقق پیدا کند، به اعتقاد من، به‌جای دعوت‌های قوم‌گرایانه به سبک قرون نوزدهم و بیستم، باید بر اساس مدنی و سکولار، عمل کرد.

۹ پس انقلاب لیبرال‌ها و عبدالناصر هم شکست نخورد؟

لیبرال‌ها مگر چه کردند؟ عبدالناصر چه کرد؟ ما اگر بخواهیم برای مثال انقلاب عبدالناصر را با حرکت مائو در چین مقایسه کنیم، چه باید بگویم. هر دو در یک زمان است؛ ۱۹۵۸، یباید دستاوردهای مائو را نگاه کنیم و آنها را با ناصر مقایسه کنیم. چرا عبدالناصر نتوانست یک ملت واحد به‌وجود آورد. برای همین است که می‌گویم بدون تبدیل قرائت‌ها به یک قرائت جدید به نحوی که هیچ‌کس با دیگری نجنبند بدون اینها هیچ دستاوردی نمی‌توانیم داشته باشیم.

۱۰ دموکراسی چه؟

نخستین شرط دموکراسی، پذیرش دیگری است؛ پذیرش دیگری نه از روی تسخیم، بلکه بر مبنای مساوات. تا این گذشته در بین ما حضور دارد، تحقق این امر غیرممکن است. وقتی بخواهید از آزادی حرف بزنید، شما به فردی نیاز دارید که در عمل مسئولیت‌پذیر و دارای یک وجود مستقل باشد؛

جهان

یادداشت

خنجر آمریکایی

محمدحسین بزرگ‌نیا،

۲۸ آوریل، خبرگزاری آذربایجانی «آپا» با انتشار گزارشی جنجالی، از تهدیدات خارجی و حتی طرح کودتا در آذربایجان توسط برخی کشورهای بیگانه خبر داد. در این گزارش به آمریکا و شخص «جان کری»، وزیر خارجه این کشور، توجه ویژه شده بود.طبق گزارش آپا، جان کری در اتاق کاری خود با مشارکت یک تیم ویژه، طرح دوساله‌ای برای مجازات آذربایجان تهیه کرده است.هدف از این طرح، مجازات آذربایجان و نشان‌دادن جایگاه آن به دولتمردان این‌کشور است. در واقع آنها می‌خواهند با اجرای این طرح، وجهه جمهوری آذربایجان را در جهان خدشه‌دار و ثبات سیاسی و اجتماعی آذربایجان را برهم زنند.

برای این امر، بودجه خاصی اختصاص یافته و مقداری از آن نیز هزینه شده است و شبکه‌های تلویزیونی و خبرگزاری‌های معروف جهان، مانند «سی‌ان‌ان»، «فاکس‌نیوز»، «ان‌بی‌سی»، «الجزیره» و… در همین راستا به خدمت گرفته شده‌اند.البته بخش رسانه‌ای سفارت آمریکا در جمهوری آذربایجان و «ساری هارف»، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، ادعاهای مطرح‌شده از سوی خبرگزاری را بی‌اساس خوانده و بر حمایت آمریکا از استقلال و تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان در عمل، سخن گفته‌اند.ناراحتی جمهوری آذربایجان بیشتر از آنجایی ناشی می‌شود که این جمهوری در سال‌های گذشته با گرایش شدید به سوی آمریکا و پیش‌کردن به کشورهای منطقه، از جمله ایران، آمریکا را شریک استراتژیک خود می‌دانست. گرایش‌های جمهوری آذربایجان به آمریکا تا آنجا پیش رفته بود که سه سال پیش، رسانه‌های بین‌المللی خبر دادند در صورت حمله نیروهای غربی (آمریکا، ناتو



و اسرائیل) به ایران، آنها از خاک جمهوری آذربایجان استفاده خواهند کرد.متأسفانه دولتمردان جمهوری آذربایجان بدون توجه به واقعیات، اسیر سیاست ایران‌هراسی شده بودند و سیاست‌های خود را در قبال ایران، بنا تاسی از سیاست‌های خصمانه آمریکا و اسرائیل علیه ایران، تنظیم می‌کردند.جای خوشحالی است که در دو سال گذشته، دولتمردان جمهوری آذربایجان از راه گذشته خود بازگشته و درصدد تحکیم روابط دو جانبه و دوستانه با جمهوری اسلامی ایران برآمده‌اند که این بازگشت با استقبال گرم جمهوری اسلامی ایران مواجه شده است.اگر گرایش به آمریکا، اروپا و اسرائیل، می‌توانست منافع‌ی برای جمهوری آذربایجان دربر داشته باشد، باید تاکنون معضل قره‌باغ و هفت ناحیه پیرامون آن حل می‌شد، درحالی‌که گروه مینسک «شورای امنیت و همکاری اروپا» با حضور نمایندگان آمریکا و فرانسه در کنار روسیه، بیش از ۲۰ سال است که نتوانسته است گامی هر چند کوچک، در راستای رفع اشغال سرزمین‌های آذربایجان بردارد. آنها بیشتر تثبیت‌کننده وضع موجود بوده‌اند که به نفع اشغالگر است.همچنین در پایان باید گفت همان‌گونه‌که ایران در جریان جنگ قره‌باغ کمک‌های فراوانی به برادران آذربایجانی خود کرد، هم‌اکنون نیز آمادگی کاملی را برای تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز مناقشه قره‌باغ، دارد. تنها لازم است جمهوری آذربایجان دوست و دشمن را از هم باز شناخته و دوست را در هیئت دشمن و دشمن را در هیئت دوست ببیند.

✽گارشاس آسیای میانه

نگاه

رقابت‌های تلویزیونی از «کندی» تا «اوباما»

در سال ۱۹۶۰ از هر ۱۰ خانوار آمریکایی، ۹ خانوار تلویزیون داشت و نخستین منظره تلویزیونی جهان میان «جان اف کندی» و «ریچارد نیکسون» انجام شد. در این منظره تلویزیونی حرکات دست و میمیک صورت کندی نتیجه انتخابات را تغییر داد و از آن زمان تاکنون سندهای تبلیغاتی تلاش فراوانی برای بهتر نشان‌دادن کاندیدای خود می‌کنند.

در منظره‌ای که میان «سارا پیلین»، نامزد سمت معاون اولی از حزب جمهوری‌خواه و سناتور «جوزف بایدن»، رقیب دموکرات او، انجام شد، سارا پیلین شانشی برای پیروزی نداشت، اما نکته‌ای که باعث شد او این منظره را بنیازد، نگاه مستقیم او به دوربین‌های تلویزیونی و اعتمادبه‌نفسش بود که خود را بسیار مسلط نشان داد. بسیاری از کارشناسان معتقدند «جان اف کندی»، رئیس‌جمهوری آمریکا، طی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ بهترین استفاده را از تلویزیون برای پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری کرد و او درواقع به اهمیت این رسانه زودتر از رقبای خود پی برد. اما با گذشت سال‌های زیاد و انقلاب در عرصه ارتباطات ماهیت استفاده از این پدیده به‌طور کلی تغییر کرده است. اگر در زمان کندی، مردم پای تلویزیون‌های کابلی می‌نستند، اکنون تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینترنتی، جهان را تسخیر کرده است.

انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۸ میلادی، دو تغییر عمده را در جامعه آمریکا به‌وجود آورد؛ نخستین تغییر، همان ورود یک دموکرات آفریقایی- آمریکایی به کاخ سفید بود و دومین که بزرگ‌ترین تغییر محسوب می‌شود، تبدیل‌شدن اینترنت به پادشاه رسانه‌های سیاسی بود؛ به گونه‌ای‌که عده‌ای معتقدند عصر ریاست‌جمهوری تلویزیونی که با کندی آغاز شده بود، با باراک اوباما به پایان رسید و عصر ریاست‌جمهوری اینترنتی در این کشور آغاز شد. امروزه هیچ‌کس نمی‌تواند به بیش از صد میلیون کاربر اینترنتی که به سرعت‌های پنهانی باند بالا دسترسی دارند، پی‌اكتنا باشد. هرچند در انتخابات ۲۰۰۴ «جان ادواردز» و سپس «جان کری» از اینترنت و بلاگ‌ها برای پیروزی در انتخابات استفاده کردند، اما با همه این اوصاف، انتخابات را به «جورج بوش» پسر باختند. در انتخابات گذشته، باراک اوباما برای آنکه بتواند به عنوان کاندیدای حزب دموکرات انتخاب شود، در رقابتی نفس‌گیر و فشرده بر «هیلاری کلینتون» غلبه کرد که لابی‌های فراوان سیاسی به‌همراه داشت. اما آنچه برتری اوباما را رقم زد، استفاده بجا و صحیح از اینترنت بود.

به باور تحلیلگران، برای اوباما مرحله اول انتخابات بسیار سخت‌تر و نفس‌گیرتر از مرحله دوم بود و اگر بلاگرها و جوانان از او حمایت نمی‌کردند، بعید بود او تا این مرحله بالا بیاید. «جان تربی» که مدیر انتخاباتی «ادوارد دین» در سال ۲۰۰۴، در این‌باره می‌گوید «باراک اوباما با استفاده از تلویزیون دیجیتال در کنار اینترنت، بزرگ‌ترین شبکه هواداران را که ما تا پیش از آن دیده بودیم، تشکیل داد و بدون هیچ شکی ارتباط از طریق یوتیوب و دیگر شبکه‌های اجتماعی، او را به کاخ سفید رساند».

اوباما در این انتخابات، از ترکیب تلویزیون، اینترنت و رسانه‌های اجتماعی، حماین زیادی را به سمت خود جلب کرد و ارتباط خود با آنان را از تغییر همان رسانه‌های دیجیتال حفظ کرد. اوباما به‌خوبی می‌دانست رای‌دهندگان تصمیم آخر خود را براساس شنیده‌های خود می‌گیرند، ازهمین‌رو در دقایق آخر زمان تبلیغاتی خود، در تلویزیون‌های پربیننده مانند «سی‌بی‌ای»، «ان‌بی‌سی»، «فاکس»، «یوتیوز»، «بی‌ای‌تی» و «تیوی وان» تنها نیم‌ساعت برای خود، زمان خرید تا با مخاطبان تلویزیونی سخن بگوید؛ نیم ساعتی که به گفته تحلیلگران آمریکایی از سال ۱۹۹۲ تاکنون بی‌مانند بود. دراین‌میان از همان آغاز مبارزات انتخاباتی در فوریه سال ۲۰۰۷، «گوداستین»، یکی از مشاوره‌های رسانه‌ای اوباما، توانست حمایت حدود دو میلیون شهروند آمریکایی در «های‌اسپیس»، شش و نیم حامی در فیس‌بوک و یک میلیون و ۷۰۰ هوادار در توییتر برای اوباما جلب کند.

استراتژی استفاده از شبکه‌های اجتماعی نتیجه خوبی به دنبال داشت تا جایی که «هیلاری کلینتون»، رقیب درون حزبی اوباما، از میدان خارج شد. از سوی دیگر، اوباما توانست تغییر مهمی در عادات مصرفی رسانه‌ای آمریکا در راستای راهیایی به کاخ سفید به‌وجود آورد. برای مثال، او از کاوش بینندگان تلویزیون‌های عادی و کم‌شدن اشتیاق مردم آمریکا برای خواندن روزنامه‌های نوشتاری بهتر-ن بهرر را برد و مبارزات خود را به تلویزیون‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اینترنتی سوق داد.

گوداستین تأکید می‌کند جان اف کندی، تنها به «تلویزیون پناه برد»، «دونالد ریگان»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، بر «ارتباط‌های نزدیک» با استفاده از قدرت تلویزیون متوسل شد و اوباما برای پیروزی برر حضور روزانه در «یوتیوب» و رسانه‌های تصویری دیجیتال متمرکز شد. او می‌گوید: «اوباما ایده‌های جدیدی را برای استفاده از تکنولوژی جدید به‌کار بست.

برای مثال، او با صدای خودش به پرسش‌ها پاسخ می‌گفت، یک هزار و ۸۰۰ تلفن برای پاسخ‌گویی به رای‌دهندگان در نظر گرفته بود، از پیام‌های نوشتاری استفاده می‌کرد و به مردم یادآوری می‌کرد زود به‌بای صندوق‌های رای بروند». جان تربی نیز در این‌باره می‌گوید: «این سیاست بر قدرت رئیس‌جمهوری افزوده و باعث کاهش و فرسودگی کنگره شده است. اگر میلیون‌ها شهروند آمریکایی برای تصویب طرح‌های رئیس‌جمهوری به صفحات در شبکه‌های اجتماعی بیبوندند، دیگر کنگره نمی‌تواند قدرت‌عمل خود را افزایش دهد و در شرایط سختی قرار می‌گیرد». او ادامه می‌دهد اگر رئیس‌جمهور بگوید اعضای کنگره برای تصویب لایحه اصلاحات پزشکی به سدی تبدیل شده‌اند، در همان لحظات نخست خود از افزایش زیر سایه مردم آمریکا قرار گرفته است.

دولت اوباما برای استفاده از این مزیت، سازمانی را برای حمایت از شبکه‌های اجتماعی خصوصی در فیس‌بوک، یوتیوب و توییتر تشکیل داده است. دراین‌میان تنها استفاده‌کنندگان از یوتیوب بیش از ۱۴ میلیون ساعت پای برنامه‌های رسمی و ویدئوهای انتخاباتی باراک اوباما می‌نشینند. طبق گزارش‌های منتشرشده، طی مبارزات انتخاباتی در سال ۲۰۰۸، «جان مک‌کین»، رقیب جمهوری‌خواه اوباما، در فیس‌بوک تنها ۶۲۵ هزار طرفدار داشت و در طول این رقابت‌ها تنها ۱۵۰ میلیون پست در وبلاگ‌ها درباره مک‌کین نوشته شده بود. این در حالی است که این رقم برای اوباما ۵۰۰ میلیون پست بود.

منبع: سی‌ان‌ان